

حق و عقل و عدل چطور؟ گفت - حق را نمیشناسم، عقل قانون انسان است.

مقصود از عدل چیست؟  
ترازندگی بخشیده ام، آن را از تو میگیرم بدیگری میدهم و  
ابداً ترسی ندارم.

در این اثنا زمین لرزید از خواب بیدار شدم.

### - يك نکته تاريخی -

مقایسه دو نفر ایرانی همعصر

- ۱ -

همه کس کم و بیش این اندازه را میدانند که وقتی لشکریان عرب  
ایرانرا فتح کردند و بلاد آنرا بی دربی درنمخت تصرف و استیلا  
آوردند چندان اعتنائی بشان آداب ملی ایرانی و تمدن و آثار قدیمه  
آن قوم نمودند، بلکه چون منتشر کنندگان مذهب مقدس اسلام  
بودند و بنام آن فتح ممالک و امصار میگردیدند، بهمین جهت آثار  
قدیمه ایرانرا هم بآن عنوان که باقیبمانده دوره ضلالت و شرک است  
از میان بردند و بردفاتر و کتب قدیمه فرس خط بطلان کشیدند.  
ایرانیان با حس و ذوق این دوره، یعنی اولاد کسانیکه در عصر  
انوشیروان عادل بشوبق آن پادشاه علم و حکمت آموخته و با آداب  
و تمدن مخصوصی آشنا بودند در بموقع چندان حال خوشی نداشتند،  
از يك طرف بر قطع حیات آثار قدیمه اجدادی تأسف میخورند

و از طرفی دیگر بی حکمت و دانش زیستن نمیتوانستند، ناچار  
 بوخت بسیار از آثار قدیمه نسخی را پیش خود محفوظ داشتند  
 و در موقع فرصت و خلوت از آنها استفاده میکردند، هم از  
 دیدن آثار نیاکان با فرهنگ خود لذت میبردند و هم آینه دل را به  
 نور دانش و فرهنگ نجلی میخشیدند - این گروه مآل اندیش  
 باک دل میدانستند روزی خواهد رسید که مسلمین هم باقتضای  
 احتیاج، بعلم و تمدن توجه خواهند کرد و بحقایق و معنویات  
 شریعت مطهر اسلام که همه دعوت بتفکر و تعقل و اخذ عنم و کسب  
 معرفت است برخوردار خواهند خورد.

مقارن ظهور اسلام، ممالک مشرق یعنی ایران و آسیای صغیر  
 و شام و مصر بواسطه فسادى که در افکار و عقاید مردم راه یافته  
 بود بحال ضعف و ناتوانی افتاده مخصوصاً منازعات داخلی و جنگهای  
 متوالی اساس امنیت و عدالت را که دورکن استوار ترقی و آبادیست  
 منزلزل ساخته بود.

انوشیروان عادل با علم <sup>علیه السلام</sup> کوششهایی که برای نشر تمدن و علم  
 و حکمت و ادبیات مبذول داشت، اگرچه معارف قدیم را از محو  
 و انقراض مانع شد، لیکن چون فساد باطنی قابلیت را از مردم  
 سلب کرده بود پیشرفتی حاصل نگشت، بلکه بعد از آن پادشاه که از  
 جهت معارفخواهی و تشویق علم و ادب، و قدردانی عالم و هنرمند،  
 در سلسله ساسانی بلکه در میان سلاطین قدیم ایران نظیر ندارد،  
 بکمترتبه مساعی جمیله او عقیم ماند و سلسله ساسانی پنجاه سال بعد  
 منقرض گردید.

این امر چنانکه شواهد دیگر نیز دارد میفهماند هر زمینی استعداد پرورش نهال علم و ادب را ندارد، نیکی تخم و سعی باغبان هم در این امر چندان دخیل نیست، آنچه قبل از همه لازم است استعداد آب و خاک است، تخم علم را باید در دل پاک بی آرایش باشید با حسن تربیت و تعلیم آبیاری نمود و در سایه امنیت و عدالت بشمر رسانید، و این سر ترقی و پیشرفت است، قاندين اوليه اسلام از حسن تعلیم و تربیت پیغمبر اکرم خود این سر تحصیل ترقی را بخوبی میدانستند و مطلع بودند که پیش از هر چیز باید امنیت و عدالت را فراهم کرد و مردم را از چنگال خرافات و مفاسد قدیمه که بنیان کن اجتماع و اساس مدنیت است نجات بخشید اگر چه در طی این مرحله اعراب قدری تند رفتند و باب غرض بسیاری از حقایق را نیز شستند لکن باید بی تعصب گفت آنچه را که لازمه بود و بی آن زندگانی امکان نمی یافت یعنی امنیت و عدالت و شریعت عالیتری را که مؤید و مساعد ترقی و صلاح بود آوردند و هیئت اجتماعی مشرق مخصوصاً جامعه فاسد ایرانی را از بلای عظیم انقراض بدست هیاطله و اتراك و رومیها خلاصی بخشیدند، کسانی که بنام ابرائیت در این مرحله هم تعصب شدید دارند و بهمان چشم که بیونانی و اشکانی و هیاطله و ترك و مغول می نگرند، عرب را نیز بنظر می آورند، حقیقهٔ طریق خلاف و راه بی انصافی میروند، البته استیلای عرب ضرر و صدمه داشته و حقیقهٔ هم بقوهٔ بت و آثار ملی ایران لطمهٔ بزرگی وارد آورده، لیکن باتمام این صدمات و لطمات باید استیلای عرب را در آن موقع برای

قوم ایرانی نعمت و سعادت بزرگی شمرد ، چه ایران آنوقت لیاقت حیات و قابلیت بقا نداشت ، و خواهی نخواهی هر جمله که بعمل می آمد او را از میان میبرد ، دوات ساسانی که بحد ضعف و حالت اختضار رسیده بود میبایست منقرض شود و محکوم آئین و شریعتی عالی گردد که پس از رفع فساد جامعه او را بسرعت تمام درخط ترقی و ارتقا اندازد و جمله عرب این مقصود را انجام داد.

باری ایرانی مدت صدسال بخواری سخت درقید استیلای عرب سر کرد و از متعصبین آن قوم مخصوصاً از بنی امیه که بجهت عدیده از عنصر عجمی منفر بودند احاشها دید ، ولی از تعلیم و تحصیل دانش که عرب ایندوره از آن محروم و بی نصیب بودند دست برنداشت ، علم و ادب اجناد خود را از زبان فارسی عهد ساسانی «پهلوی» بمری که زبان علمی و ادبی عصر او بود در آورد ، تا هم دیگران از آنها بهره بردارند و تعلیم یابند و هم بوسیله قرائت مآثر جلیله فرس بعظمت شان اینقوم بی بیرونند ، مخصوصاً عدّه از ایرانیها کتب قدیمه پهلوی را بمرئی ترجمه کردند تا بان وسیله با اعراب مفاخرت نمایند. این نوع کوششهای ایرانیان ملت پرست و اختلاط ایشان با عرب سبب شد که تازی نژادان نیز بعلم و ادب توجه کنند و در انتشار علوم و آداب قدیمه مؤید و ناصر ایرانیها و ملل قدیمه دیگر شوند.

مقصود از تمام اینمقدمات آنکه دانسته شود آثار قدیمه ایرانی در ابتدای امر فدای استیلای عرب شد و چون توجهی به آنها نبود مقدار زیادی از آن از میان رفت ، اما وقتیکه باقتضای احتیاج ،

انظار به آثار مزبوره متوجه گشت. ایرانیانیکه آنها را محفوظ داشته و به آداب قدیمه آشنا بودند آنها را بخلفاء و زملمداران عرب آموختند و در ملك اسلامی منتشر ساختند.

مطلبی که در مقاله منظور کلی کوشزد کردن آن بود اینک: تمام آثار ایرانی را تعصب عرب از میان نبرده بلکه با تمام کوششی که قوم ایرانی در حفظ شئون و شعائر قدیمه و آثار و آداب اجدادی خویش داشته اند باز دست جماعتی از خیانت پیشکان عجم به نحو آثار مزبوره آلوده است، یعنی کاسه های گرم تر از آتش که باقتضای مهمان نوازی همه وقت در این مرزوبوم بوده اند، برای تملق و خود نمائی یا بغرض شخصی در انقراض آداب و آثار قدیمه بعرب کمک کرده بلکه در بعضی موارد از ایشان هم بیشتر رفته اند. اینک يك مثال:

- ۲ -

از زمان خلیفه نانی تا عصر عبدالملك بن مروان اموی و حکومت حجاج بن یوسف عامل او بر عراقین، دواوین یعنی دقانر مالیه و جمع و خرج ممالک اسلامی در دست غیر عرب ایرانیها و شامیها و مصریها بوده و اهل هر ولایتی دیوان خود را بزبان و خط خویش مینوشتند، از جمله دیوان عراق در دست ایرانیها بود و بزبان پهلوی نوشته میشد. این دیوان را در عصر حجاج شخصی اداره میکرد معروف به «زادان فرخ» و دبیری داشت بنام «صالح بن شبد الرحمن» که پدر او را مسلمین از سیستان باسیری آورده بودند، صالح چون پیش حجاج منزلتی نداشت و زبردست زادانفرخ میزیست از مقام

خود راضی نبود ، روزی بزادان فرخ گفت چون تو واسطه  
 مابین من و امیری می بینم که امیر مرا پست بشمارد و امید  
 نیست که ترقی یابم و بمنزله عالیتر برسم و بر تو تقدیم جویم -  
 زادان فرخ گفت هرگز این خیال را در خاطر خطور مده و بدان  
 که او بمن محتاج تراست تا من بدو زیرا غیر از من کسی را  
 نخواهد یافت که کار دیوان را کفایت کند ، صالح گفت من کفایت  
 اینکار را میتوانم و اگر بخواهی آنرا بعربی نیز تحویل میکنم ، زادان  
 گفت سطری چند تحویل کن تا به بینم ، صالح تحویل کرد - زادانرا  
 این امر گران آمد و او را امر بخارش داد لیکن خود او در فتنه  
 ابن الاشعث در سال ۸۲ هجری از میان رفت - حجاج بعد از  
 کشته شدن زادان فرخ صالح را جانشین او کرد و چون از گفتگوی  
 صالح و زادان فرخ در باب نقل دیوان از بهلوی بعربی اطلاع یافته  
 بود او را ب تحویل دیوان بعربی وادار نمود ، «مردانشاه» پسر  
 زادان فرخ پیش صالح آمد و خواست بواسطه طرح مشکلات او را ازین  
 عمل خائانه بازدارد ، لیکن باصرف خاطر او قادر نیامد ، آخر از سوز  
 دل ویرا مخاطب ساخته گفت : « خداوند ریشه ات را از  
 دنیا قطع کند که ریشه زبان فارسی را قطع کردی »  
 يك نفر دیگر از ایرانیها حاضر شد که ۱۰۰۰۰۰ درهم بصالح  
 دهد و صالح بهجز خود در تحویل دیوان نزد حجاج اقرار  
 آورد اما صالح زیر بار نرفت و دیوان را بعربی نقل نمود .  
 عبد الملك مقارن همین اوقات مسکوکات اسلامیرا هم که تا این

عصر روی آنها برومی و فارسی نوشته میشد امر داد بعربی نوشتند و حجاج را وادار کرد که بوسیله خارج کردن ایرانیها و رومیها از کارها بنفوذ عجمها خاتمه دهد، حجاج هم اطاعت کرد و راه موافقت رفت.

چنانکه دیده میشود این عمل خائنانه صالح ریشه زبان فارسی را که تا آن عصر (سال ۸۲) بواسطه سعی جماعتی ایرانی با حس باقیانده بود قطع کرد و آخرین آثار خط پهلوی که یادگار عصر ساسانی بود بدست ناپاک او پاک شد، آبا عمل زشت این یکنفر ایرانی برای مردم وطن پرست ایران از تمام لطمات عرب ناگوار تر نبود؟

عباس اقبال آشتیانی

## داستان اموات

مکالمه اول - دیوژن ، پولوکس

دیوژن - پولوکس بتو توصیه میکنم همینکه بان عالم بر گشتی از طرف من « منیب » را ملاقات کن ، کار او این است که بر فلاسفه و مشاجرات یهوده آنان میخندد ، منزلش یا در « کورنت » یا در « لینه » است . با وبگوی دیوژن بتو قول میدهد هر قدر در روی زمین خندیده باشی اگر نزد مایائی بیشتر خواهی خندید ، موضوع خنده و استهزای تو در آنجا مشکوک است ،